

## أَنَا الْحَقُّ وَ خَدَاوَنَد جَاسْتِيسُ

### یک بشقاب سرما

دکمه های کُتَم باز بود ، من احساس کردم سرمایِ من همه جا را یَخْبُنْدَانُ می کند ، لباس من با همه ی ضخامتش خود عایق خوبی بود که یخ های تار و پودَم همیشه بمانند.

اِشْپَرِیْنِگُ برای من روزی بود که یخ ها همه آب می شدند ، آن قدر آب می شدند که روی صورتم جاری و سرازیر روی زمین می ریختند.

روز اول اِشْپَرِیْنِگُ با خنده ای بلند گریستم اما امسال سال کَبِيسَه بود. برای آن کس که می نویسد پَنی آبیَش یادآورِ آبی است که از لابه لای سرش سرازیر شده و روی زمینِ کاغذی ، رودخانه ای کلمه وار را درست می کند. آیا حاضری جرعه ای آبِ رودخانه را مهمان من باشی. تو میدانی که درختان اِشْپَرِیْنِگِی مَدِیونِ آبِ رودخانه یِ کلمه وارِ من است پس مهمانِ من باش.

پرنده ها رویِ درختانِ خوشحالتَرَنَدُ پس مهمانِ من باش.

گفتم امسالِ سالِ کَبِيسَه است ، دانه های یخِ گَرِیْسْتَمُ ، بینائیم منجمد شد ، ولی دانه ها باز هم آب می شوند ، رودخانه همچنان پا بر جا خواهد بود ، مهمانِ من باش ، بیناییِ منجمد شده یِ من ، چشمِ من ، زیبابینِ من شده است ، کُتِ من دکمه نداشت ، هوای سردِ من سَرْدُ است اما آن را به فضا می بخشم ، یک بشقابِ هوایِ سَرْدُ مهمانِ من باش.

نوید دزاشیبی

۹۱/۱۱/۱۷

ساعت ۲۲:۳۰